

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح دعای سحر- حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه)- (قسمت هشتم)

اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَلْکَ مِنْ اَسْمَائِکَ بِاَکْثَرِهَا، وَکُلُّ اَسْمَائِکَ کَبِیْرَةٌ، اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَلْکَ بِاَسْمَائِکَ کُلِّهَا. بار الها از تو سؤال می کنم به بزرگترین نامهایت، و همه نامهای تو بزرگ است، بار الها از تو سؤال می کنم به همه نامهایت.

اسماء و صفات الهی حجابهای ذات مقدس اند

بدان ای دوست من (که خدایت به معرفت اسماء و صفاتش موفق گرداند و تو را از متدبرین در اسرار آیاتش قرار دهد) که اسماء حسناى الهی و صفات علیای ربوبی همگی حجابهای نوری هستند [۱] از برای ذات احدیتی که همه تعین های اسمائی در آن ذات احدی مستهلک اند، و همه تجلی های صفاتی در آن حضرت پنهان است، زیرا غیب هویت و ذات احدیت برای هیچ کس بجز در حجاب تعین اسمی ظهور نمی کند، و در هیچ عالمی بجز در نقاب تجلی صفتی ظاهر نمی شود. او را در این مرتبه غیب هویت نه اسمی است و نه رسمی، نه تعینی برای او هست و نه از برای حقیقت مقدسش حدی است، در صورتی که اسم و رسم خود حدی و تعینی است، پس او را به حسب مفهوم و ماهیت اسم و رسمی نیست، و به حسب حقیقت و هویت نه اسم و رسم علمی دارد و نه اسم و رسم عینی، و جز او چیزی نیست تا اسم و رسمش گردد. منزّه است خداوندی که از تحدید اسمی منزّه و از تعین رسمی مقدس است. و عالم همگی خیال اندر خیال است، و ذات مقدسش حقیقتی است قائم به ذات خویش و چنین حقیقتی با خیال، امکان انکشاف ندارد، چنانکه آزاد مردان گفته اند. پس همه مفاهیم اسمائی و تمام مراتب حقایق عینی کشف از مقام ظهور او و تجلی او و اطلاق و انبساط او می کنند، و وجود منبسط و مفهوم عام وجود عبارتهایی هستند که فقط از مقام اطلاق او کشف می باشند.

وجود اسماء و صفات منافاتی با احدیت ذات ندارد

شیخ صدرالدین قونوی در مفتاح غیب و شهود خود می گوید: از برای وجود دو اعتبار است، یکی فقط خود وجود بودن، و او حق تعالی است، و وجود از این رو و از این وجه چنانکه از پیش اشاره به آن کردیم نه کثرت در او هست و نه ترکیب و نه صفت و نه نعت و نه رسم و نه اسم و نه نسبت و نه حکم، بلکه وجودی است بحت و خالص، و اینکه ما به او وجود می گوئیم این وجود گفتن ما نیز به خاطر فهماندن مطلب است نه آنکه حقیقتاً نام او وجود باشد، بلکه اسم او عین صفت اوست و صفت او عین ذات اوست. (پایان آنچه مورد نظر ما بود) و عارف بزرگوار آقا محمد رضا قمشه ای در حاشیه بر مقدمات شرح فصوص قیصری که منسوب به اوست سؤالی از خود می کند و آن اینکه: اگر اسم به دو بخش اسماء ذات و اسماء صفات بخش شد چرا برای خدای تعالی در مرتبه احدیت ذاتی اسم و رسمی نباشد و حال آنکه ذات در این مرتبه حاصل است و باید متصف به صفات باشد؟ او پاسخ این سؤال را به این عبارت می دهد (ترجمه): رسم هر چیز عبارت از چیزی است که ممیز آن باشد و آن را کشف کند، پس باید مطابق آن باشد تا بتواند آن را کشف کند؛ و ذات الهی با هیچ مفهومی از مفاهیم، ظاهر نمی شود و کشف نمی گردد تا آن مفهوم اسم برای آن ذات تعالی بشود. اگر خواهی به وجدان خودت مراجعه کن و ببین آیا مفهومی از مفهوم ها را می یابی که آن مفهوم عین مفهوم دیگر باشد؟ چه رسد به مفهوم های بی نهایتی که در مقابل کمالات حق تعالی است، و چطور ممکن است مفهومی کشف از کمالات آن حضرت باشد و حال آنکه مفهوم، محدود است و ذات خدای تبارک و تعالی نامحدود؟ پس برای ذات احدیت اسمی اصلاً وجود ندارد. ذاتش مقدس است از اینکه محدود کننده ای او را محدود کند و چیزی از اشیاء غیبی مانند مفاهیم، و یا از اشیاء عینی مانند وجودات، او را احاطه کند.

پس وجود منبسط عام و مفهوم عام اعتباری آن وجود منبسط هر دو از اطلاق او کشف اند نه از ذات اقدس و ارفع و اعلای او. مگر نشنیده ای سخن آزادگان را که گفته اند:

جهان همگی خیال اندر خیال است؛ و ذات او حقیقتی است قائم به نفس خویش، و وجود منحصر در آن ذات است؟! گر چه در پاره ای از فقرات سخن این مرد بزرگ جای اشکال واضحی است، بلکه از طور کلام و مقصود خارج شده و از مرتبه ای به مرتبه دیگر از وجود تنزل کرده الا اینکه محل شاهد، قسمت آخر کلام ایشان بود که بر آنچه ادعا کردم شاهد و بلکه برهان درخشانی است.

و این مرتبه که مرتبه عماء و غیب است و آنچه در اخبار و احادیث رسیده است که خدای را اسمی است که آن اسم را فقط برای خود حفظ کرده و احدی را بر آن آگاه نکرده است و آن هفتاد و سومین حرف از حروف اسم اعظم است، چنانکه روایت آن خواهد آمد این شاء الله یکی از احتمالات درباره آن اسم همین است که مراد از آن اسم مرتبه عماء و غیب باشد. پس اگر من گاهی به آن مرتبه کلمه اسم اطلاق می کنم از آن جهت است که ذات، علامه ذات خویش بالذات می باشد، زیرا او عالم است به ذات خود لذاته.

معنای اسم الهی

پس از آنکه آنچه را که ما بیان کردیم نیکو خواندی و نیکو فهمیدی پس بدان که اسم عبارت است از ذات با صفت معینی از صفاتش و تجلی مخصوصی از تجلیاتش؛ مثلاً الرحمن عبارت از ذاتی است که با رحمت منبسط تجلی کرده باشد. و رحیم عبارت از ذاتی است که با رحمتی که بسط کمال است تجلی کند. و منتقم آن ذاتی است که با انتقام تعیین یافته باشد. و این تعیین به اسم نخستین تکرری است که در دار وجود واقع شده و این تکرر در حقیقت تکرر علمی است و حضرت حق تعالی ذات خود را در آینه صفات و اسماء شهود فرموده و در عین علم اجمالی کشف تفصیلی شده است و با این تجلی اسمائی و صفاتی درهای وجود، باز و غیب به شهود مرتبط گردید و رحمت خدا بر بندگانش گسترش یافت و نعمت او بلاد را فراگرفت؛ و اگر این تجلی اسمائی نبود جهان همگی در تاریکی عدم و کدورت خفاء و وحشت اختفاء باقی می ماند، زیرا برای هیچ کس از جهانیان بلکه به قلب هیچ سالکی از سالکان تجلی ذاتی جز در حجاب اسمی از اسماء و یا صفتی از صفات امکان ندارد.

سر سجود ملائکه بر آدم

و با همین تجلی بود که کمترین از اولیاء خدا اسماء و صفات و لوازم آنها و لوازم لوازم آنها را تا آخرین مرتبه وجود مشاهده نمودند و اعیان ثابته همه حقایق و هویات را دیدند. و البته تجلی به بعضی از اسماء بر تجلی اسم دیگر مقدم بود، پس ابتدا به اسماء محیط تجلی کرد و در حجاب آن اسم محیط به اسم محاط تجلی نمود. پس اسم الله و اسم الرحمن چون به دیگر اسماء احاطه داشتند تجلی برای دیگر اسماء به واسطه آن دو اسم شد. و این یکی از اسرار سبقت رحمت حق بر غضب اوست. و تجلی به اسم الله اولاً بر سایر اسماء شد و به توسط اسم الله و دیگر اسماء ثانیاً بر اعیان ثابته تجلی شد- مگر عین ثابت انسان کامل که تجلی بر آن عین ثابت ابتدایی و بدون توسط چیزی بود- و بر اعیان خارجی برای بار سوم تجلی شد. و در تجلی عینی نیز تجلی بر انسان کامل با اسم الله بود بدون آنکه اسمی از اسماء و یا صفتی از صفات واسطه باشد، و تجلی بر دیگر موجودات به توسط اسماء بود. و این بود از جمله اسرار آنکه خدای تعالی امر کرد که ملائکه بر آدم سجده کنند گر چه شیطان لعین به خاطر قصورش نتوانست این حقیقت را درک کند. و اگر نبود اینکه خدای تعالی با اسم محیطش به آدم تجلی کرد آدم را توانایی آن نبود که همه اسماء را فراگیرد. و اگر شیطان در تحت تربیت اسم الله قرار می گرفت هرگز مأمور به سجده به آدم نمی شد و از درک روحانیت آدم عاجز نمی گشت. و چون آدم مظهر اسم اعظم الله بود لیاقت خلافت الله را در همه عوالم به دست آورد.

نور همه موجودات اسماء الهی هستند

پس از آنکه در روح اسم تدبر کنی و در حقیقت آن تفکر نمایی و دفتر سلسله وجود را مطالعه نموده و آن را سطر به سطر بخوانی شاید به اذن خدای تعالی و حسن توفیقش از برای تو کشف شود که سلسله وجود و مراتب آن، و دایره شهود و مدارج و درجات آن، همگی اسماء الهی می باشند، زیرا اسم به معنای علامت است و هر آنچه از حضرت غیب، قدم به عالم وجود گذاشته علامتی است از برای خالق خود و مظهري است از مظاهر پروردگارش. پس حقایق کلی از امهات اسماء الهی هستند و اصناف و افراد موجودات از اسماء محاطه می باشند. و اسماء الله تعالی قابل شمارش نیستند. و هر يك از اسماء عینیه در تحت ربوبیت یکی از اسماء که در مقام الهیت و احدیت است می باشد و مظهري است از مظاهر آن اسم، چنانکه در روایت کافی با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه **وَاللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا** (اسماء حسنی از برای خداست او را به آن اسماء بخوانید) فرمود: به خدا قسم اسماء حسنی ما هستیم. و در روایت دیگری است (که همه روایت بعد از این خواهد آمد): خدای تعالی اسم هایی آفرید با حروفی که به صدا نیایند تا آخر روایت. و روایات درباره اینکه خدای را اسمایی است عینی فراوان رسیده است.

عارف کامل کمال الدین عبد الرزاق کاشانی در تأویلات خود گفته:

اسم هر چیزی عبارت از آن است که با آن شناخته شود. پس اسماء الله تعالی عبارتند از صور نوعیه ای که با خصایص هویتشان بر صفات خدا و ذات او دلالت دارند، و با وجودشان بر وجه او، و با تعیینشان بر وحدت او، زیرا همین صور نوعیه اند که نموده‌های خدای تعالی هستند و او با این ها شناخته می شود.

راهنمایی اسم اعظم و اقسام آن

بدان (که خدایت به اسم اعظم راهنمایت باد و آنچه را که نمی دانی تعلیمت دهد) (که خدای تعالی را اسم اعظمی است که هرگاه به آن نام خوانده شود اگر بر درهای بسته آسمان خوانده شود درهای رحمت باز می شود، و اگر بر تنگناهای درهای زمین به آن نام خوانده شود درهای فرج گشوده گردد؛ و این نام اعظم را به حسب حقیقت غیبی **يك حقیقتی** است، و به حسب مقام الوهیت **يك حقیقتی** است، و به حسب مقام مألوهیت حقیقتی دیگر، و به حسب مقام لفظ و عبارت حقیقتی سوم. اما اسم اعظمی که به حسب حقیقت غیبیه است و جز خدا هیچ کس بدون استثنا از آن آگاهی ندارد به همان اعتباری که از پیش گفتیم عبارت است از حرف هفتاد و سوم که خداوند آن را برای خود نگاه داشته، چنانکه در روایت کافی است در باب آنچه به ائمه دین علیهم السلام از اسم اعظم عطا شده، سند به امام باقر علیه السلام می رسد که فرمود:

همانا اسم اعظم بر هفتاد و سه حرف است، و از آن در نزد آصف **يك حرف** بود که به آن **يك حرف** سخن گفت و زمینی که میان او و تخت بلقیس بود درهم فرو رفت و او دست دراز کرده تخت را با دست خود برگرفت، سپس زمین به همان حالتی که بود بازگشت، و این جریان در فاصله ای کمتر از **يك چشم** به هم زدن اتفاق افتاد. و از آن اسم اعظم هفتاد و دو حرف نزد ماست و **يك حرف** آن نزد خدای تعالی است که آن را در علم غیب برای خود اختصاص داده. و حول و قوه ای نیست جز به خدای علی عظیم. و مانند این روایت، روایت دیگری هست.

و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام منقول است که می فرمود:

عیسی بن مریم را دو حرف داده شد که با آن دو حرف کار می کرد و موسی را چهار حرف داده شده بود، و ابراهیم را هشت حرف، و نوح را پانزده حرف، و آدم را بیست و پنج حرف، و خدای تعالی همه این ها را برای محمد صلی الله

علیه و آله و سلم جمع کرد، و اسم اعظم الله هفتاد و سه حرف است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هفتاد و دو حرف داده شده و يك حرف از او پوشیده ماند.

اسم اعظم در مقام الوهیت و تجلی آن

و اما اسم اعظم به حسب مقام الوهیت و واحدیت، آن اسمی است که جامع همه اسماء الهی است، جامعیتی که مبدأ اشیاء و اصل آنها باشد و به منزله هسته ای باشد برای درختها که تنه و شاخه ها و برگها همه از هسته است، یا همچون شامل بودن جمله اجزائش را مانند لشگر که شامل فوجها و افرادش است. و این اسم به اعتبار اول و بلکه به اعتبار دوم نیز بر همه اسماء حکومت دارد و همه اسماء مظهر اویند، و به حسب ذات بر همه مراتب الهیه مقدم است. و این اسم به تمام حقیقت خود تجلی نمی کند مگر برای خودش و برای آن کس از بندگان خدا که جلب رضایت حق را کرده باشد، و آن بنده مظهر تام او گردیده باشد یعنی صورت حقیقت انسانیت که صورت همه عوالم است باشد، و این حقیقت انسانیت است که در تحت تربیت این اسم قرار می گیرد. و در تمام نوع انسان کسی که این اسم آنچنان که هست برای او تجلی کرده باشد نیست بجز حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم و اولیاء خدا که در روحانیت با آن حضرت متحدند. و این است همان غیبی که مرتضای از بندگان خدا در اطلاع به آن غیب مستثنی هستند [۲].

در روایت کافی است: به خدا قسم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کسانی است که خداوند از میان بندگان از او راضی و خشنود گشته است.

حقیقت عینیه اسم اعظم

و اما اسم اعظم به حسب حقیقت عینیه عبارت است از انسان کامل که خلیفه الله در همه عوالم است و او حقیقت محمدیه است که عین ثابتش در مقام الهیت با اسم اعظم متحد است و دیگر اعیان ثابته بلکه دیگر اسماء الهیه از تجلیات این حقیقت است، زیرا اعیان ثابته تعین های اسماء الهی می باشند و تعین هر چیزی در خارج، عین آن چیزی است که تعین یافته و چیزی جز آن نیست، بلی در مقام عقل است که تعین با متعین غیریت دارد. پس اعیان ثابته عین اسماء الهی هستند. پس عین ثابت از حقیقت محمدیه عین اسم اعظم الله است و سایر اسماء و صفات و سایر اعیان، از مظاهر آن و فرع های آن است، و به اعتبار دیگر از اجزاء آن است.

پس حقیقت محمدیه بود که در همه عوالم از عالم عقل گرفته تا عالم هیولی تجلی کرد، و جهان سراپا ظهور آن حقیقت و تجلی آن است، و هر ذره ای از مراتب وجود تفصیل این صورت است، و این است همان اسم اعظمی که به حقیقت خارجی خود عبارت است از ظهور مشیتی که خود بی تعین است ولی حقیقت هر حقیقتمندی به واسطه آن است، و تعینی است که همراه است با هر چیز متعین، چنانکه در روایت است: خدا همه چیز را با مشیت آفرید و مشیت را با خود مشیت آفرید. و این ساختمان وجودی که نامش محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است و از عالم علم الهی برای نجات زندانیان عالم طبیعت به عالم ملک نازل شده است مجمل آن حقیقت کلیه است و همه مراتب در نهاد او هست، همان گونه که عقل تفصیلی در نهاد عقل بسیط اجمالی منطوی است.

و در بعضی از خطبه های منسوب به امیر المؤمنین و مولی الموحدین سید و مولای ما علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه) است که فرمود: منم لوح و منم قلم و منم عرش و منم کرسی و منم هفت آسمان و منم نقطه باء بسم الله. و آن حضرت (سلام الله علیه) به حسب مقام روحانیت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متحد است چنانکه فرمود: من و علی از يك درخت هستیم و فرمود: من و علی از يك نور هستیم و بسیاری از روایات دیگر که دلالت دارد بر اینکه نور این دو بزرگوار یکی است (علیهما السلام و علی آلهما).

و روایت مفصلی در کافی است که بر بیشتر آنچه گفتیم دلالت دارد و با آنکه طولانی است ما آن را از باب تیمن و تبرک به انفاس شریفه ائمه معصومین ذکر می کنیم.

روایتی در بیان اسم اعظم

روایت در باب حدوث اسماء است از علی بن محمد و او از صالح بن اُبی حماد و او از حسین بن یزید و او از ابن ابی حمزه و او از ابراهیم بن عمر و او از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام که فرمود: همانا خدای تعالی اسمی را آفرید که به حرف، صدا دار نیست و در لفظ به نطق نمی آید و در مقام تشخیص، در قالب جسد نیست و در تشبیه قابل توصیف نیست و در رنگ، رنگ آمیزی نشده است، آن اسم اسمی است بی کران و نامحدود، از حس توهّم کنندگان در حجاب است، و پوشیده ای است بدون نقاب. پس او را کلمه تمامی قرار داد بر چهار جزء که قرین هم بوده و هیچ يك پیش از دیگری نبود. پس سه اسم از آن چهار اسم را چون خلق به آنها نیازمند بود ظاهر کرد، و یکی از آنها را محجوب کرد، و آن همان اسم مکنون مخزون است. و اینان بودند نامهایی که ظاهر شدند، پس ظاهر همان الله تعالی است. و خدای سبحان برای هر يك از این اسماء چهار رکن را مسخر کرد، پس همگی دوازده رکن اند. سپس برای هر رکن از این رکن ها سی اسم آفرید که فعلی منسوب به آن ارکان بودند و آن اسم ها عبارتند از:

الرحمن، الرحیم، الملك، القدّوس، الخالق، الباری، المصور، الحی، القيّوم لا تأخذه سنة و لا نوم، العلیم، الخبیر، السميع، البصیر، الحکیم، العزیز، الجبار، المتکبر، العلی، العظیم، المقتدر، القادر، السلام، المؤمن، المهیمن، الباری المنشی، البدیع، الرفیع، الجلیل، الکریم، الرازق، المحیی، الممیت، الباعث، الوارث. پس این اسماء و آنچه از اسماء حسنی باشد تا سیصد و شصت اسم تمام بشود نسبتشان به آن سه اسم است و آن سه اسم رکن ها و حجابهای آن يك اسم اند که به وسیله همین سه اسم پنهان و در خزینه غیب نگهداری شده، و این است آنچه خدای تعالی می فرماید: بگو الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید هر چه را بخوانید اسماء حسنی از آن اوست.

اگر در این روایت شریف نیکو تأمل کنی اسرار علم و معرفت برای تو منکشف و درهای مخفی اسماء الهی به روی تو باز می شود، و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه این روایت از معدن وحی و نبوت صادر شده و از آسمان دانش و جلوه گاه معرفت نازل گشته است.

سخن محدث کاشانی در اسم اعظم و معنای روایت

عارف ربانی مولانا ملا محسن کاشانی (که خدا برهانش را تابنده گرداند) در شرح این حدیث شریف می گوید: اسمی که صفات مذکور در این روایت را دارد اشاره است به نخستین مخلوق الهی که در باب عقل گذشت، یعنی نور محمدی و روح احمدی و عقل کلی. و چهار جزء او اشاره است به جهت الهی. و آن سه عالمی که مشمول آن جهت الهی است عبارت است از عالم عقول که مجرد از ماده ها و صورتهاست، و عالم خیال که مجرد از ماده است نه از صورت، و عالم اجسام که همراه با ماده است. و به عبارت دیگر حس و خیال و عقل و سرّ. و به عبارت سوم اشاره است به شهادت و غیب و غیب الغیب و غیب الغیوب. و به عبارت چهارم اشاره است به ملك و ملکوت و جبروت و لاهوت. و قرین هم بودن اجزاء عبارت است از اینکه هر يك از آنها در تمام بودن کلمه لازم یکدیگر و وابسته به هم هستند. و آن جزء که پنهان است سرّ الهی و غیب لاهوتی است. (تا آنکه گوید:) اینکه روایت فرموده: ظاهر الله است، معنایش آن است که الله به واسطه این سه اسم ظاهر شده، زیرا که مسمی به واسطه اسم ظاهر می شود و به وسیله آن شناخته می شود. و ارکان چهارگانه عبارتند از:

حیات، موت، رزق و علم که چهار فرشته: اسرافیل، عزرائیل، میکائیل و جبرائیل بر آنها گماشته شده اند. (پایان آنچه می خواستیم نقل کنیم از سخن فیض که خدا مقامش را افزون فرماید.)

تحقیق در اسم اعظم و بیان روایت

و این تحقیق رشیق بنابر بعضی از نظرها و پاره ای از اعتبارات در کمال صحت و متانت است ولی مناسب تر آن است که اسمی که با این صفات توصیف شده مقام اطلاق حقیقت محمدیه باشد. یعنی مقام مشیّتی که نامحدود است حتی به حد ماهیت. و پوشیده ای است بدون نقاب به آن معنی است که از شدت ظهور پنهان است. و همچنین دیگر صفات با این مقام مناسب است که مقامی بی حد و رسم است. و آنچه فرمود: آن را چهار جزء قرار داد نیز جز با این مقام مناسبت ندارد، زیرا برای عقل چهار جزء قرار دادن درست نیست مگر با توجیهاتی که دور از حقیقت است. و اما مقام مشیّت، مقام اطلاق است و با عقل، عقل است و با نفس، نفس است و با طبع، طبع است. و مقصود از چهار جزء همان عالم عقل و عالم نفس و عالم مثال و عالم طبع است، یعنی عالمی که دارای صورت و ماده است، و عالمی که از ماده مجرد است نه از صورت، و عالمی که از ماده و صورت مجرد است ولی تعلق به ماده دارد، و عالم مجرد از ماده نه از ماهیت.

و از آنچه گفتیم معنای کلام آن حضرت که فرمود: هیچیک از آن چهار پیش از دیگری نبود، معلوم می شود. زیرا عوالم چهارگانه به اعتبار آن وجهه ای که به مشیت مطلقه دارند و به اعتبار جنبه یلی الرّبی شان همه در عرض هم قرار گرفته و هیچ یک جلوتر از دیگری نیست چنانکه در اوایل همین اوراق در شرح: **اللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ** بآبهاء ... تحقیق آن را نمودیم.

و آن سه جزء که آن را ظاهر کرد عبارتند از عالم نفس و عالم خیال و عالم طبع که این سه، غبار عالم خلق اند و نیاز خلق از آن جهت که مخلوقند به آنهاست، و اما عقل پس آن از عالم خلق نیست بلکه از عالم امر الهی است، چون از کدورت‌های عالم هیولی منزّه است و ظلمت های عالم ماده و خلق متوجه او نشده و نیازی به او ندارد آن سان که ماهیت به جاعل نیاز ندارد و همان گونه که ممتنع به واجب نیازمند نیست. پس آنچه خلق به سوی او اضافه می شود و نسبت می برد همان عوالم ثلاثه است و چون به مقام چهارم رسد از عالم خلق نبوده و این نقطه عقلی است که جزء چهارم مخزون عند الله است چنانکه فرماید: مفاتح غیب نزد اوست و جز او کسی آن را نمی داند. و از ادراکات خلق محجوب است، زیرا آنجا حکومت الهی غلبه دارد، و از این روست که عقول، سرپرده های جمال و جلال اویند و به بقاء الله باقی هستند نه به ابقاء الله. (دقت شود).

و آنچه فرمود: ظاهر الله است یعنی الله ظاهر به این اسماء است زیرا الله است که در پوشش اسماء و صفات ظاهر است، چنانکه فرماید: اوست کسی که در آسمان اله است و در زمین اله است، و الله نور آسمان ها و زمین است، و اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و فرمود: اگر به پایین ترین زمین فرود آید هر آینه بر الله هبوط خواهید کرد تا چه رسد به زمین های بالا و آسمان های بالا، به هر سو رو کنید وجه الله همان سو است. یا آنکه مراد آن است که ظاهر عبارت است از آن جهت الهی که در اسماء سه گانه محجوب است.

پس آن اسم چهارم به واسطه این سه اسم محجوب شده است، یعنی عالم عقل که همان جهت الوهیت است محجوب است و ظاهر. پس اگر آنچه گفتیم همان از روایت مقصود باشد اشاره لطیفه ای خواهد بود به آنچه اهل معرفت گفته اند که خدای تعالی در حجابهای خلقی ظهور فرموده و خلق با آنکه ظهور او هستند در عین حال حجاب او نیز می باشند، مانند صورتهایی که در آینه ظاهر می شوند با آنکه آن صورتهای ظهور آینه هستند حجاب او نیز می باشند. و در اینجا اسراری است که به افشاگری آنها اجازه نیست.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

و رنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

ارکان اسم اعظم

و ارکان چهارگانه یا موت و حیات و رزق و علم است که چهار فرشته بر آنها گماشته شده اند، چنانکه فیض گفت، و یا ارکان چهارگانه خود آن چهار فرشته می باشند که در حقیقت به يك چیز برمی گردند و حقیقتشان یکی است، و دوازده رکن به اعتبار مقاماتی است که این فرشتگان در آن سه عالم دارند، زیرا حقیقت عزرائیلی را مثلاً در عالم طبع مقام و شأنی است و مظاهری در عالم طبع دارد، و در عالم مثال او را مقام و شأنی است و مظاهری در آن عالم دارد و همچنین در عالم نفوس کلیه دارای مقام و شأنی است و او را مظاهری است در آن عالم، و این مقامات سه گانه در زیر سلطنت مقام چهارم مسخرند، و هر چه انتقال و ارتحال از صورتی به صورت دیگر در عالم طبیعت واقع می شود به وسیله مظاهر این فرشته مقرب الهی انجام می گیرد، زیرا انجام این گونه امور بی ارزش و پست با دست خود عزرائیل بدون آنکه اعوان و سپاهیاناش دخالت داشته باشند واقع نمی شود بلکه امکان وقوع ندارد، و در حقیقت هم این گونه کارها در دست خود عزرائیل است، چون ظاهر و مظهر با همدیگر اتحاد دارند. و همچنین انتقال از عالم طبع و نشأه ماده و نزع ارواح از این نشأه به عالم مثال و برزخ به وسیله مظاهر حضرت عزرائیل که در عالم مثال هستند و فرشتگانی که گماشته شده اند تا روحها را از پیکرها بیرون آورند انجام می گیرد. و همچنین است انتقال از عالم برزخ و مثال به عالم نفوس و از آن عالم به عالم عقل. و این نزع، آخرین مرحله نزع است که در بعضی از عوالم مانند عالم نفوس به وسیله شخص عزرائیل بدون واسطه انجام می گیرد و در عوالم نازل به واسطه اعوان و انصارش. و اگر برای موجود عقلی هم نزعی باشد آن نزع معنای دیگری خواهد داشت غیر از نزعی که در سه مرحله اولی بود. و بعضی از مراتب نزع عقلی هم به توسط عزرائیل انجام نمی گیرد بلکه به وسیله اسم های قاهر و مالک که حقیقت عزرائیلی در تحت تربیت این دو اسم قرار دارد، انجام می گیرد و نزع خود عزرائیل نیز به وسیله همین دو اسم خواهد شد.

و همچنین است حقیقت اسرافیل و جبرائیل و میکائیل علیهم السلام که هر کدامشان را ظهورها و مقامهایی به حسب عوالم هست و ظهور سلطنتشان در هر عالمی از نظر وجود و حد وجود و شدت و ضعف غیر از عالم دیگر است. نشنیده ای که جبرائیل در این عالم به صورت دحیه کلبی ظاهر می شد؟ و دوبار در قالب مثالی برای رسول الله ظاهر شد و آن حضرت دید که جبرائیل تمام خاور و باختر را پر کرده. و به همراه رسول خدا در شب معراج تا عالم عقل و مقام اصلی خودش بالا رفت تا آنکه رسول هاشمی از مقام جبرئیل به مقامات دیگر تا آنجا که خدا خواسته بود عروج کرد و جبرئیل در مقام پوزش از اینکه رفیق نیمه راه شد عرض کرد: اگر بند انگشتی نزدیک تر شوم فروغ تجلی بسوزد پرّم! و به طور خلاصه در هر عالمی از عوالم هر کاری که انجام می گیرد خواه به وسیله شخص این فرشتگان باشد و خواه به وسیله یاران و سپاهیانسان همگی فعل خداست.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از پرتو می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به يك جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

کلام صدر المتألهین در اینکه ملائكة الله مباشر افعال الله هستند

صدر الحکماء المتألهین و شیخ العرفاء السالکین (رضی الله تعالی عنه) در اسفار اربعه چنین می گوید: آن کس که در دانش الهی و حکمتی که فوق علوم طبیعی است قدمی استوار داشته باشد شکی نخواهد داشت در اینکه موجودات همگی از فعل خدا به وجود می آیند بدون آنکه زمان و مکان در آنها دخالتی داشته باشد، و لیکن در عین حال مسخر قوا و نفوس و طبایع هستند و فقط خداست که زنده می کند و می میراند و روزی می دهد و هدایت می کند و گمراه می سازد، و لیکن مباشر زنده کردن فرشته ای است به نام اسرافیل، و مباشر میراندن فرشته ای است به نام عزرائیل که روحها را از بدنها قبض می کند و بدنها را از غذاها و غذاها را از خاک بیرون می کشد. و برای روزی فرشته ای است که نامش میکائیل است، این فرشته مقدار غذاها و کیل و پیمانه آنها را می داند. و مباشر از برای هدایت فرشته ای است که نامش جبرائیل است، و برای گمراه کردن، جوهری است شیطانی و پست تر از فرشته به نام عزازیل، و هر يك از این فرشتگان را یاران و سپاهیان است از قوا که مسخر اوامر خداوند. و همچنین در دیگر کارهای خداوند سبحان که اگر خود خدا هر کار پست و نالایق را ایجاد می کرد دیگر ایجاد واسطه ها که به امر او به عالم خلق نازل می شوند بیهوده و بی ثمر بود، و خداوند والاتر از آن است که در ملکش چیز بیهوده و یا بیکار و معطلی را بیافریند، کسانی که کافرنند چنین گمان می کنند.

و اسماء سی گانه که برای هر رکن آفریده شده اند به حسب امّهات اسماء (نامهای مادر) و کلیاتشان می باشد و گر نه به حسب جزئیاتشان به شماره درست نیایند و بی نهایت اند، و آن اسماء از نقطه عقل که نقطه الهیه است تا هیولی از حیث نزول و از هیولی تا نقطه عقل در مقام صعود به منزله دایره ای است که دوازده برج دارد و یا دوازده ماه است و هر برج یا ماهی سی درجه و یا سی روز است تا آنکه به سیصد و شصت درجه و یا سیصد و شصت روز برسد. این بود سخن ما در اسم اعظم به حسب مقام خلق عینی.

اسم اعظم در مقام لفظ

و اما حقیقت اسم اعظم به حسب لفظ و عبارت، پس آن را فقط اولیاء مرضیین و علماء راسخین می دانند و از دیگران مخفی است، و آنچه در کتابهای عرفا و مشایخ از حروف اسم اعظم و یا کلمات آن نوشته شده یا از روایات صحیح گرفته شده است و یا در اثر کشف و ریاضتی است که به هنگام فراغ و انصراف از دنیا که دار وحشت و ظلمت است برای آنان روی داده است، چنانکه از شیخ مؤید الدین جندی یکی از شارحین فصوص الحکم نقل شده که گفته است، از اسم های اسم اعظم **هو الله المحیط و القدير و الحی و القيوم** است، و از حروف اسم اعظم (ا د ز ر و) است. گوید: این را شیخ کبیر در پاسخ به سؤال حکیم ترمذی گفت.

و شیخ کبیر در فتوحات گفته است: الف عبارت است از نفس رحمانی که همان وجود منبسط است. و دال عبارت است از حقیقت جسم کلی. و ذال یعنی جسم متعذّی، و راء عبارت است از جسم حساس متحرک. و زاء یعنی جسم ناطق. و واو یعنی حقیقت مرتبه انسانی. و همه حقایق عالم ملک و شهادت که عالم کون و فسادش می نامند به این حروف منحصر است.

آیاتی که شامل اسم اعظم است

و شیخ محدث جلیل حاج شیخ عباس قمی (سَلَمَہُ الله تعالی) در کتاب مفاتیح الجنان به این عبارت می نویسد: در ذکر بعض آیات و دعاها نافع مختصره که انتخاب کردم از کتب معتبره: اول سید اجل سید علیخان شیرازی (رضوان الله علیه) در کتاب کلم طیب نقل فرموده که اسم اعظم خدای تعالی آن است که افتتاح و اختتام او هو است و حروفش نقطه ندارد و لا یتغیر قرائته اعراب ام لم یعرب (یعنی قرائتش تغیر نمی یابد چه اعرابش بگذارند یا

اعراب بر او نگذارند) و این در قرآن مجید در پنج آیه مبارکه از پنج سوره است: بقره و آل عمران و نساء و طه و تغابن. شیخ مغربی (در کتاب خود) گفته: هر که این پنج آیه مبارکه را ورد خود قرار دهد و هر روز یازده مرتبه بخواند هر آینه آسان شود برای او هر مهمی از کلی و جزئی به زودی إن شاء الله تعالی، و آن پنج آیه این است [۳]:

۱- الله لا اله الا هو الْحَيُّ الْقَيُّومُ تا آخر آیه الكرسي

۲- الله لا اله الا هو الْحَيُّ الْقَيُّومُ، نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ انْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْانْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ انْزَلَ الْفُرْقَانَ.

۳- الله لا اله الا هو لِيَجْمَعَنَّكُمْ اِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ اٰصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثًا.

۴- الله لا اله الا هو لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى.

۵- الله لا اله الا هو وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

دنباله سخن و دستاوردی تازه حقیقت بسم الله الرحمن الرحيم و اختلاف آن به حسب مقامات

امید است که در اسماء پروردگارت و آیات آفریدگارت با راه یابی به راه راست رفته و متوجه شده باشی که سلسله وجود و عوالم غیب و شهود از ملائکه مقربین و اصحاب یمین و فرشتگانی که به صف ایستاده اند و فرشتگانی که به تدبیر کارها مشغولند و فرشتگانی که به ابرها و بادهای و آب ها مأمورند و کلیات عوالم از انواع و موجودات عالی و وجودهای سافل و جزئیات عوالم تا برسد به تاریکیهای تار و نشأه هیولانی همه و همه اسماء الهی هستند. و اکنون با توفیق خدای ملک مَنان به شرط آنکه در اسمائش تدبیر، و در آیاتش تفکر کنی و از زندان طبیعت بیرون آمده و درهای بسته انسانیت را به روی خود باز کنی باید بدانی که از برای حقیقت بسم الله الرحمن الرحيم مراتبی از وجود است و مراحل از نزول و صعود است، بلکه به حسب عوالم و نشأه های مختلف، او را حقیقت های فراوانی است و از برای او در دل سالکان به مناسبت مقامات و حالات هریک از آنان تجلی هایی است، و اینکه حقیقت بسم الله در آغاز هر سوره از سوره های قرآن غیر از حقیقت آن است در آغاز سوره دیگر، و اینکه بعضی از این بسم الله ها بزرگ است و بعضی بزرگتر و بعضی از آنها محیط است و بعضی محاط، و حقیقت بسم الله در هر سوره ای از تدبیر در حقیقت همان سوره که با بسم الله آغاز شده معلوم می شود. پس آن بسم الله که برای آغاز اصل وجود و مراتب آن گفته شده غیر از بسم الله است که برای آغاز یک مرتبه از مراتب وجود گفته شده. و چه بسا این مطلب را راسخون در علم از خاندان وحی تشخیص بدهند.

و از این رو است که از امیر المؤمنین و سید الموحدين (صلوات الله و سلامه علیه) روایت شده است که فرموده: همه آنچه در قرآن است در سوره فاتحه است، و همه آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحيم است، و همه آنچه در بسم الله است در باء بسم الله است، و همه آنچه در باء است در نقطه است، و من آن نقطه زیر باء هستم.

و این خصوصیت در دیگر بسم الله ها نیست، زیرا فاتحة الكتاب (سوره الحمد) مشتمل بر تمامی سلسله وجود و دو قوس نزول و صعود است از آغاز وجود تا انجام آن، و این معنی از الحمد لله تا مالك يوم الدين تفصیلاً بیان شده. و همه حالات بنده و مقاماتش در ایاك نعبد تا پایان سوره مبارکه گنجانده شده است. و همگی دایره ای که به طور تفصیل در سوره فاتحه است به طور جمع در الرحمن الرحيم موجود است، و در اسم به طور جمع الجمع هست، و در باء که الف ذات در آن مخفی است به طور احدیت جمع الجمع وجود دارد، و در نقطه ای که در زیر

باء است و تمام دایره وجود در آن نقطه سریان دارد به طور احدیت سرّ جمع الجمع وجود دارد. و این گونه احاطه و اطلاق فقط در آغاز فاتحة الكتاب الهی است که وجود با آن آغاز شده و عابد و معبود به همدیگر ارتباط یافته اند.

پس حقیقت این بسم الله که در سوره مبارکه حمد است از حیث جمع و تفصیل عبارت است از فیض مقدس اطلاق، و حق مخلوق به، و اوست که اعظم اسماء الهی و بزرگترین نام خداست، و همان خلیفه است که تمام سلسله وجود از غیب و شهود در هر دو قوس نزول و صعود تحت تربیت او قرار دارند، و دیگر بسم الله ها از تعین های این اسم شریف بوده و از مراتب آن می باشند؛ بلکه هر بسم الله که برای آغاز کاری از کارها گفته شده مانند خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی و دیگر کارها تعینی است از تعین های این اسم مطلق، هر يك به حسب حد و مقام خود، و آن اسمی که در آن به کار رفته هرگز این اسم اعظم نیست، که این اسم، اجلّ از آن است که در مقام اطلاق و سریانی که دارد به چنین کارهای نالایق تعلق یابد.

پس اسم در مقام خوردن و آشامیدن مثلاً عبارت است از تعین اسم اعظم به تعین خورنده و آشامنده و یا به تعین میل به خوردن و آشامیدن، که همه این ها از تعینات آن اطلاق است. و اگر چه تعین ها با مطلق اتحاد دارند ولی مطلق با اطلاق و سریانی که دارد به همراه مقید نیست.

نقل و تتمیم سخن عارف کامل حاج میرزا جواد ملکی درباره بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از مشایخ ارباب سیر و سلوک (رضوان الله علیه) در کتاب اسرار الصلوة چنین می گوید: عیبی ندارد که به پاسخ اشکالی که میان اهل علم پیدا شده اشاره ای بکنیم و آن اشکال این است که اگر کسی در نماز بسم الله الرحمن الرحيم گفت بدون آنکه سوره اش را تعیین کند و یا به قصد سوره ای گفت که نمی خواهد آن سوره را بخواند بلکه می خواهد سوره دیگری را بخواند، در چنین بسم الله اشکال کرده اند، از این راه که بسم الله در هر سوره یکی از آیات آن سوره است و در این صورت غیر از آن بسم الله خواهد بود که در سوره دیگر است، چون ثابت شده که بسم الله در اول هر سوره نازل شده است بجز سوره براءت.

پس اگر بخواهیم این الفاظ عنوان قرآن بودن را داشته باشد باید قصد حکایت همان را بکنیم که جبرئیل آن را بر رسول خدا خوانده و الاّ آن الفاظ حقیقی غیر از این ندارند. بنا بر این در قرائت شدن (یا قرآن شدن) این الفاظ لازم است که آنچه جبرئیل آن را قرائت کرده قصد شود، و آنچه جبرئیل در فاتحه قرائت کرده بسم الله سوره فاتحه است، و همچنین بسم الله هر سوره از آیات آن سوره محسوب نشود مگر آنکه به قصد بسم الله همان سوره خوانده شود، پس اگر تعیین قصد نشد آیه این سوره نخواهد شد بلکه اصلاً قرآن نخواهد بود.

و پاسخ همه این حرفها آن است که آیات قرآن در هر عالمی حقیقی دارد و برای هر آیه اثرهای مخصوصی هست، و حقیقت آیه فقط آن نیست که جبرئیل آن را قرائت کرده، بلکه خواندن جبرئیل هیچ ارتباطی با ماهیت آیه ندارد.

و بسم الله نیز يك آیه است که در اول هر سوره نازل شده و با نزولش در هر سوره حقیقتش اختلاف پیدا نمی کند، و بسم الله سوره حمد مثلاً همان بسم الله سوره اخلاص است، و تنها از آن جهت که چند مرتبه نازل شده لازم نمی آید که در خواندنش بسم الله همان سوره را که می خواهی بخوانی قصد کنی و گر نه لازم است که در خواندن حمد هم قصد کنی که کدام يك از حمدها را می خوانی، حمدی که اول نازل شده و یا حمدی که مرتبه دوم نازل شده، چون سوره حمد نیز دو بار نازل شده! بنا بر این ضرری ندارد که در گفتن بسم الله سوره مخصوصی را قصد نکند، بلکه اگر بسم الله را بی قصد سوره ای گفت و پس از گفتن بسم الله، آن سوره دیگر را خواند نیز ضرر ندارد. و این گونه اختلاف مانند اختلاف قصدی است که خارج از تعین ماهیات باشد.

نظر مؤلف در سخن عارف کامل مرحوم ملکی

و این سخن از آن بزرگوار (قدّس الله نفسه الزکیة) غریب است، زیرا اشکال به اینکه مکرر نازل شدن موجب اختلاف حقیقت در بسم الله باشد و یا آنکه لازم باشد آنچه جبرئیل آن را قرائت کرده قصد شود هر چند اشکال صحیحی نیست، لکن با نظر به آنچه گفتیم و با تدبیر در آنچه کاملاً روشن شد و باطنش مکشوف شد حقیقت امر به قدر استعدادات برای تو واضح و منکشف خواهد شد که حقیقت بسم الله در آغاز سوره ها با همدیگر اختلاف دارند، بلکه بسم الله گفتن به حسب اختلاف اشخاص مختلف است و بلکه گفتن بسم الله از شخص واحد به حسب اختلاف حالات و واردات و مقاماتش مختلف است، و در هر مقامی گفتن بسم الله حقیقتی مخصوص به آن مقام را دارد.

و سپاس خدای را در اول و آخر و ظاهر و باطن. همانا سخن از گونه اختصار بیرون شد و عنان قلم از دست رفت، ولی چه کنم که عشق به اسماء الهی و صفات ربانی مرا به این مقام از سخن کشاند.

بازگشت با توجه به عدم تناهی اسماء الله، توجیه کل أسمائک چگونه است؟

می خواستم سخن را در همین جا به پایان رسانده و دفتر را از بسط مقام برچینم و از برادران بزرگوار پوزش بطلبم، ولی دوباره تصمیم برگشت به مضمون روایت: خدای را با فسخ تصمیم ها شناختم، و چنین اتفاق افتاد که در محضر یکی از دانشمندان بزرگ (دام ظلّه المستدام) حضور به هم رسانیدم و یکی از حاضران ایرادی وارد کرد و هر کس طبق مذهبی که داشت پاسخ گفت و در راه مسلک خود قدم برداشت که هر حزبی به آنچه در نزدشان است شادمانند و من اولین جواب از دو جوابی را که خواهد آمد به او دادم.

اصل شبهه این بود که اسماء الهی و صفات ربوبی قابل حصر نیست و بی نهایت است، و بی نهایت را حد کلیت و جزئیت نباشد، بلکه حد کلی و جزئی از حدود اشیاء متناهی است. بنا بر این، معنای و کلّ أسمائک کبیره یا بأسمائک کلا (همه اسم های تو بزرگ است، یا به همه اسمایت) چیست (و کلمه همه در مورد بی نهایت چگونه توجیه می شود)؟

من به این اشکال چنین پاسخ گفتم که: سؤال کننده از خدا سؤال می کند به آن اسم هایی که بر حسب حالات و مقامات و واردات او بر او تجلی کرده، و البته اسم هایی که تجلی می کند در هر مقامی که باشد به حسب آن تجلی که در قلب سالک می کند محصور است.

و الآن در جواب می گویم که: اسماء الهیه گرچه به حسب ازدواج آنها با یکدیگر و توالدی که از مزدوج اسماء می شود محصور نیست و بی نهایت است، ولی به حسب اصول و امهات اسماء محصورند، که به یک اعتبار عبارتند از اول و آخر و ظاهر و باطن، چنانکه فرموده:

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن. و به اعتبار دیگر امهات اسماء عبارتند از الله و الرحمن چنانکه فرماید: بگو الله را بخوانید یا رحمن را، هر چه را بخوانید اسماء حسنی از آن اوست. و به اعتباری عبارت است از الله و رحمن و رحیم. همچنان که بنا به اعتبار اول، مظاهر اسماء غیر محصور است چنانکه فرماید: و اگر نعمت خدا را بشمارید نتوانید که بشمارید. و فرماید: بگو اگر دریا از برای نوشتن کلمات پروردگرم مرکب شود هر آینه پیش از آنکه کلمات پروردگرم پایان پذیرد دریا پایان می یابد. و به اعتبار دوم (یعنی به حسب امهات اسماء) محصور خواهد شد در عوالم سه گانه و یا پنجگانه. [۴] و اشاره به این است آنچه گفته شده است که وجود به واسطه بسم الله الرحمن الرحیم ظاهر شد. و همین دو اعتبار درباره صفات نیز جاری است که صفات الله نیز به حسب اعتبار اول (یعنی

صفات مزدوجه و متولده از آنها) غیر محصور است و به اعتبار دوم (که امهات صفات باشد) محصور است در ائمه هفتگانه و یا در صفات جلال و جمال .

والا و مبارك باد نام پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است.

-[۱] این نیز به حسب بعضی از مقامات سالکین است و گر نه از برای صاحبان مراتب دیگر، شرك محسوب می شود که حسنات ابرار سیئات مقربین است. پس ایمان حقیقی که خالص از شرك باشد آن است که اعتقاد کند بر اینکه او است ظاهر و باطن و اول و آخر، پس هیچ اسم و صفتی نمی تواند حجاب آن وجه کریم شود و هیچ امر و خلقی را نرسد که نقاب نور عظیم او گردد، چنانکه در دعای عرفه است: چگونه استدلال می شود به چیزی که او در وجودش نیازمند به تو است؟ مگر برای غیر تو ظهوری هست که تو را آن ظهور نباشد تا آنکه او ظاهر کننده تو باشد؟ کی غایب شدی تا به دلیلی که راهنمایی به سوی تو کند نیازمند باشی؟ و کی دور گشتی تا اثرها رساننده به تو باشد؟ کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند. آری ولی الله مطلق (صلوات الله علیه) راست فرمود. پس عارف حقیقی و مؤمنی که از همه مراتب شرك، چه شرك عوام و چه شرك خواص منزّه باشد کسی است که هیچ عینی و شهودی و ظهوری و بطونی را نبیند مگر به واسطه او که بجز او چیزی نیست تا به وسیله او مخفی گردد و بجز او کسی نیست تا حجاب روی او شود؛ خود شیء هم که حجاب خود نمی شود. از شیخ عبد الرزاق کاشانی سؤال شد که حلول درست است یا اتحاد؟ گفت: هر دو باطل است، و لیس فی الدار غیره دیار (جز او کسی نیست).

حلول و اتحاد اینجا محال است

که در وحدت دوئی عین ضلال است

عارف کامل محقق بارع، فخر شیعه و شیخ طریقت و شریعت قاضی سعید شریف قمی (قدس الله نفسه) در شرح حدیث رأس الجالوت چنین می گوید: صاحب فتوحات گوید: بدان که عالم همه غیب است و هیچ از آن ظاهر نشده، و خالق الخلق ظاهر است و هیچ غایب نشده، و مردم در این مسأله به عکس می پندارند که می گویند: خدای غیب است و عالم ظاهر. آنان به این اعتبار در مقتضای این شرك قرار دارند.

من می گویم: این عارف از شرکی که لازمه گمان خودش هست غافل مانده که حکم به ظهور حق تعالی و خفاء عالم نموده که این نیز یکی از اقسام شرك خفی است، و اما ایمان حقیقی آن است که اعتقاد شود بر اینکه الله است که ظاهر و باطن و شاهد و غایب است. پس اگر او را در بطون طلب کنی ظاهر است، و اگر در ظهور از او تفحص کنی باطن است، و اگر از هر دو طلب کنی از هر دو منزّه است. و عالم به ذات خود پنهان، و به الله ظاهر است. این نکته را نیکو بشناس که باب عظیمی است در توحید. (پایان کلام شریف عارف بزرگوار).

و کمال اخلاص و مغز حقیقت، آن است که توصیف کننده حضرت حق متعال را نشاید که حضرتش را به ظهور و بطون و اولیت و آخریت توصیف نماید، چه آنجا که جز او کسی در خانه وجود نیست برای چه کسی ظهور کند؟ و از چه کسی غایب شود؟ و چه اولیتی و چه آخریتی تصور توان کرد؟ زیرا اولیت و آخریت به اعتبار آغاز و انجام است، و هنگامی که هر چه جز اوست باطل و هالك باشد اصلا آغاز و انجامی نیست. پس کمال معرفت آن است که سالک عجز و قصور خویش را در این مقام کاملاً درک کند. (مؤلف)

-[۲] اشاره است به آیه شریفه **وَ لَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ**. خداوند بر غیبش کسی را آگاه نمی‌کند مگر رسولی را که جلب رضای حقّ نموده باشد.

-[۳] مترجم گوید: با همین خصوصیت که سید اجل فرموده آیه دیگری نیز در قرآن هست- و معلوم نیست که سید چرا آن را به شمار نیاورده است، و آن آیه ۲۶ از سوره نحل است: **اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ**.

-[۴] محتمل است مراد از عوالم سه گانه عالم عقول، نفوس و خیال باشد و طبع را به خاطر خست و پستی جزء مظاهر نشمرده اند. همچنان که احتمال دارد که مقصود از عوالم پنجگانه آن سه مظهر پیشین به ضمیمه خیال متصل و طبیعت باشد. و نیز احتمال دارد که مقصود، آن سه مظهر به ضمیمه دو نوع طبع یکی جواهر و دیگر اعراض باشد.

منبع: مرکز تحقیقات اسلامی به نقل از موسسه نشر معارف اهل بیت علیهم السلام

#صهبای_رمضان

معاونت فرهنگی تربیتی مرکز آموزش های غیرحضوری

<http://vufarhangi.whc.ir>